نگاه معاصر

مولانا و عقل بشری

مهدی کمپانی زارع

مولانا و عقل بشری

نشر نگاه معاصر

سرشناسه	: کمپانی زارع، مهدی، ۱۳۵۹ــ
عنوان و نام پدیدآور	: مولانا و عقل بشری / مهدی کمپانی زارع.
مشخصات نشر	: تهران: نگاه معاصر، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	: ۱۵۷ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س‌م.
شابک	: 978-622-290-144-8.
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا.
موضوع	: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ــ۶۷۲ ق. ــ عقل.
موضوع	: Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn-e Mohammad, 1207-1273 - Reason
موضوع	: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ــ۶۷۲ ق. ــ نقد و تفسیر.
موضوع	: Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn-e Mohammad, 1207-1273 - Criticism and interpretation
موضوع	: عقل در ادبیات.
	.Reason in literature
	عقل ــ فلسفه.
	.Reason - Philosophy
	شعر فارسی ــ قرن ۷ ق. ــ تاریخ و نقد.
	.Persian poetry - 13th century - History and criticism
رده‌بندی کنگره	: PIR ۵۳۰۱
رده‌بندی دیویی	: ۱/۳۱ فا ۸
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۸۸۰۷۵۶۰

مولانا و عقل بشری

نشر نگاه معاصر

مهدی کمپانی زارع

مولانا و عقل بشری

مهدی کمپانی زارع

نگاه معاصر

ناشر: نشر نگاه معاصر (وابسته به مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر)
مدیر هنری: باسم الرسام
حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هُما (امید سیّدکاظمی)
لیتوگرافی: نوید
چاپ و صحافی: پیکان
نوبت چاپ: یکم، ۱۴۰۱
شمارگان: ۱۱۰۰
قیمت: ۷۴۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸ـ۶۲۲ـ۲۹۰ـ۱۴۴ـ۸

نشانی: تهران، مینی‌سیتی، شهرک محلّاتی،
فاز ۲ مخابرات، بلوک ۳۸، واحد ۲ شرقی
تلفن: ۲۲۴۴۸۴۱۹ (۰۲۱)

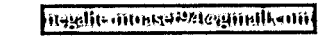

nashr_negahemoaser

فهرست

مقدمه ۷

بخش اول
کلیاتی درباره مفهوم و تاریخ عقل

معانی عقل ۱۹
عقل‌شناسی و مرزهای دانش ۲۶
سیری مختصر در تاریخ عقل در جهان اسلام ۳۲
عقل در دایره منابع شناخت ۶۴

بخش دوم
سیری در عقل‌شناسی مولانا جلال‌الدین

عقل‌شناسی مولانا بر بستر عینی‌گرایی ۸۰
سیری تاریخیِ تحول عقل کل / کلی تا عصر مولانا ۸۵
مراتب عقل ۹۲
تقسیم‌بندی‌های مراتب عقل ۹۷
الف) عقل کلی و عقل جزوی ۹۹
ب) عقل کسبی (تحصیلی) و عقل وهبی (لدنّی) ۱۱۶
کارکردها و کنش‌های عقل ۱۱۹
ویژگی‌های انسان عاقل ۱۲۶

مواجهات عقل ۱۳۰
الف) عقل و نفس ۱۳۰
ب) عقل و تن ۱۳۵
ج) عقل و وحی ۱۳۸
د) عقل و جنون ۱۴۸

▣ منابع ۱۵۳

مقدمه

کارل یاسپرس، فیلسوف مشهور آلمانی، در مقاله مهم عقل و ضد عقل در روزگار ما معرفی روشنگر و ارزشمندی از عقل بشری ارائه می‌کند. او می‌گوید این‌که عقل چیست؟ مطلبی است که در پی تفکر هزارساله هنوز کاملاً کاویده نشده است و نیاز به بررسی‌های فراوان دارد. یاسپرس در توصیف ویژگی‌های عقل بشری به نکات مهمی اشاره می‌کند که فهرست‌وار آنها را می‌توان چنین بیان کرد:

۱. عقل بشری دارای ثبات اطمینان‌بخش نیست و پیوسته دستخوش تحول است. عقل به محض این‌که در جایی متوقف شود با چالش و نقدی که خود رقم می‌زند، از آن فراتر می‌رود و در مقابل گرایش‌هایی قرار می‌گیرد که یک بار و برای همیشه ایده‌هایی ثابت را می‌پذیرند و انسان را از ضرورت تفکر بیشتر خلاص می‌کند و از انقیاد جزمیت رهایی می‌بخشد.

۲. عقل بدون اندیشه از چیزی نمی‌گذرد و این یعنی با صرف تغیّر در تضاد است و مانع از تغییرات ناسنجیده است.

۳. عقل با شناختی که از خود دارد، در مقام شناخت واجد تواضع است و این در تضاد با عُجب و نخوت علمی است.

۴. عقل مایل به شنیدن مدام و درنگ طولانی است و این مانع از غلیان احساسی انسان و ظهور هیجان‌های کاذب می‌شود.

۵. عقل، اراده معطوف به یگانگی و وحدت است و البته هر یگانگی و وحدت بی‌ملاک و معیاری را تجویز نمی‌کند و خواهان حقیقت واحدی است که کل حقیقت را شامل شود و عقل در این مسیر نباید هیچ نکته‌ای را نادیده انگارد و یا سویی نهد.

۶. عقل فقط در شرایط بروز مشکل و بحران طرح پرسش نمی‌کند، بلکه در شرایط خوب و باشکوه نیز از پرسش و طرح مسأله و پاسخگویی دست برنمی‌دارد.

۷. عقل، مجذوب چیزهایی است که با سرشت خودش تفاوت‌های بسیار دارد و حتی به نوعی «بیگانه» است. عقل حتی درباره احساسات پرشور و بدون درنگ نیز با طمأنینه و درنگ سخن می‌گوید و از این طریق به آنها هستی و زبان می‌بخشد.

۸. عقل، میل وافری به سیر در کُنه امور دارد و کُنه هر چیز را می‌گشاید به گونه‌ای که هم ارتباطات خاصی را میان امور مختلف، و نیز ارتباطاتی را میان چیزهای مختلف با خود کشف می‌کند که به اکتناه و یگانگی مورد توجهش می‌انجامد.

۹. عقل قدرت بر بیدار کردن امور و شکل دادن به آنها دارد، اما از خود چیزی تولید نمی‌کند.

۱۰. یکی از مهم‌ترین کارکردهای عقل، درک ارتباطات میان امور است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت انکار فهم ارتباط، در حکم انکار خود عقل است.

۱۱. عقل، امری جمعی است و حاصل ادراک ارتباطاتی است که همه انسان‌ها درک می‌کنند.

۱۲. عقل به ما مکان اطلاق و رهایی از محدودیت‌ها را می‌دهد. ما بدون عقل و بدون رهایی از تاریخی‌گری به قلمروِ محدود وجود مقیّد می‌شویم، زیرا نمی‌توانیم تاریخی‌گری آن را درک کنیم.

۱۳. عقل می‌تواند که امور هستی را بیرون از ظرف حال در گذشته و آینده بنگرد و مورد بررسی قرار دهد.

۱۴. عقل تا زمانی که زندگی نابود نشده در ویرانه نیز می‌تواند وجود اصیل و فردی انسان را به فرصت‌هایی جدید برای زندگی سازنده تبدیل کند و با وقوع این امر، وجودهای اصیل فردی و مجزای انسان‌ها در کنار هم قرار می‌گیرند و در سراسر جهان یکدیگر را آواز می‌دهند.

۱۵. عقل در مسیر رسیدن به شناخت آگاه است که هرگز حقیقت را در اختیار ندارد و فقط در راه تقرّب به آن است.

۱۶. ایمان به عقل دارای سرشتی متفاوت با دیگر ایمان‌هاست. این ایمان با تبلیغات پیش نمی‌رود و کسی را جادو و مسحور و گرفتار جزمیت ویرانگر نمی‌کند.

۱۷. عقل تنها اتکا به خود دارد و این اتکا چیزی جز پیروی از استدلال نیست.

۱۸. عقل در وضعیت به ظاهر نومیدکننده نیز امید خود را از دست نمی‌دهد و راهی به رهایی می‌جوید.

۱۹. مبارزه عقل با نادانی و جزمیت و اموری از این دست در همه شاخه‌های علم روی می‌دهد، اما آگاهانه‌ترین شاخه‌ای که به این امر اهتمام دارد، فلسفه است.

۲۰. عقل به سان راز گشوده‌ای است که ممکن است در هر زمان بر هرکس آشکار شود؛ عقل محیطی آرام است که هرکس می‌تواند با تفکر خاص خود به درون آن گام بگذارد.[۱]

همه این گزاره‌ها محصول نگرشی تاریخی به عقل است و این‌که عقل در طول تاریخ اندیشه بشری چه کارکردهایی داشته و انسان را در چه مسیرهایی هدایت کرده است. عقلی که در این‌جا از آن سخن می‌رود عقل خودبنیاد و مستقل است. مراد از عقل خودبنیاد عقلی است که در مقام شناخت و تفسیر و تحلیل و تغییر جهان به هیچ منبعی خارج از یافته‌های خود و دیگر منابع متعارف شناخت (ادراک حسی، حافظه، شهود عقلی، گواهی) اتکا و استناد ندارد. اتفاق نظر اغلب نویسندگان تاریخ فکر و فلسفه این است که چنین عقلی اول بار در یونان باستان خود را پدیدار ساخته و این عقل با عبور از اسطوره‌اندیشی حداکثری، محقق شده است. متفکران از این گذر مهم شناختی انسان به عبور از «میتوس» به «لوگوس» یا «اسطوره» به «عقل» یاد کرده‌اند. در حالی که در عصر میتوس همه مسائل کلان هستی از طریق اسطوره تفسیر و تبیین می‌شد، در عصر لوگوس، انسان با یافته‌های خود و عقل خودبنیاد جهان را می‌فهمید. هرچند بشر هیچ‌گاه از اسطوره‌اندیشی خلاصی نیافت و لوگوس ناب محقق نشد، اما سیر تاریخ تفکر از چند قرن قبل از میلاد مسیح به جانبی مایل شد که عقل خودبنیاد در کانون توجه و استفاده انسان قرار گرفت. بخش مهمی از محصول علمی و فلسفی یونانی و تابعان آن برآمده از همین عقل بود. هرچند با قدرت یافتن ادیان به ویژه در اروپا شمع این عقل مدتی طولانی به خاموشی گرایید، اما در عصر روشنگری و رنسانس دوباره این عقل بازیگر اصلی حیات بشری شد و در این نوبت به نحو روزافزونی حساب خود را از اسطوره، دین و نظایر آن جدا کرد. وقتی کانت در مقاله مهم و مشهور خود درباره روشن‌نگری سخن می‌گوید، مهم‌ترین ویژگی این دوران را وجود این عقل خودبنیاد می‌داند، عقلی که بالغ است و نیاز به یاری اسطوره و دین ندارد:

۱. عقل و ضد عقل در روزگار ما، ص ۶۸ـ۳۲.

«روشن‌نگری، خروج آدمی‌ست از نابالغیِ به تقصیرِ خویشتنِ خود. و نابالغی، ناتوانی، در به کار گرفتنِ فهم خویشتن است بدون هدایت دیگری. به تقصیر خویشتن است این نابالغی، وقتی که علت آن نه کمبود فهم، بلکه کمبود اراده و دلیری در به کار گرفتن آن باشد بدون هدایت دیگری. «دلیر باش در به کار گرفتن فهم خویش!» این است شعار روشن‌نگری. تن‌آسایی و ترسویی است که سبب می‌شود بخش بزرگی از آدمیان، با آن‌که طبیعت، آنان را دیرگاهی است به بلوغ رسانیده و از هدایت غیر رهایی بخشیده، با رغبت همه عمر نابالغ بمانند، و دیگران بتوانند چنین ساده و آسان خود را به مقام قیّم ایشان برکشانند. نابالغی آسودگی است. تا کتابی هست که برایم اسباب فهم است، تا کشیش غم‌گساری هست که در حکم وجدان من است و تا پزشکی هست که می‌گوید چه باید خورد و چه نباید خورد و... دیگر چرا خود را به زحمت اندازم اگر پول‌اش فراهم باشد مرا چه نیازی به اندیشیدن است.»[1]

رسیدن بشر به عقل خودبنیاد، پیش‌فرض معرفت‌شناختی مهمی دارد و مبتنی بر تجربه‌ای تاریخی است و آن این است که بشر دانست حقیقت در هیچ سرزمین و مکتب و مذهبی گرد نیامده و بالفعل در دسترس هیچ‌کس نیست و باید جدّ و جهدی جاودانه و جمعی در شناخت هستی به کار گرفت و در مقام داوری جز به عقل و دیگر منابع متعارف و عمومی شناخت توجه و اتکا نکرد. این پیش‌فرض برخلاف باورهای مسلم انسان گذشته بود که می‌پنداشت حقیقت در جایی و مکتبی و مذهبی و... وجود دارد و برای رسیدن به حقیقت، باید بدان مکتب و مذهب باورمند و مؤمن بود. این‌که گذشتگان همواره در به‌کارگیری عقل محتاط عمل می‌کردند و برای کاوش‌های مستقل آن چندان اعتباری قائل نبودند و یافته‌هایش را به حقایق دینی و اسطوره‌ای و... عرضه می‌کردند، از این رو بود که آنان حقیقت را مجتمع در جایی دیگر می‌دانستند و باوری به کوشش همگانی برای نزدیکی به حقیقت از طریق کاوش‌های عقل نداشتند و عقل را درگیر چیزی از جنس «فضل» می‌دانستند و «علم» و مخصوصاً «علم مفید» را در جایی دیگر نشان می‌دادند. توضیح این‌که قدما دانش‌هایی برآمده از کاوش‌های عقل را «علم» نمی‌دانستند و «فضل» به شمار می‌آوردند؛ و از این رو دانش‌هایی چون منطق و فلسفه را اگر «بوالفضولی‌های عقل» نمی‌نامیدند، در عالی‌ترین شکل «فضل» می‌دانستند. «فضل» و «فاضل» در عمق خود نکوهشی در شکل

۱. در پاسخ به روشن‌نگری چیست؟ در مجموعه روشن‌نگری چیست؟ روشنی‌یابی چیست؟ ص ۳۳ و ۳۴.

ستایش و به تعبیر مشهور «ذمّی در قالب مدح» بود. «فضل» دانشی بود بیش از نیاز و فهم اغلب انسان‌ها که منابع مُعتبَر و مُعتمَد علمای دین حکایت از آن نداشتند. برای مثال کسانی که در جهان اسلام درس‌آموخته فقه و اصول بودند در شمار «عالم»ان و کسانی که به منطق، فلسفه، نجوم و هیأت و نظایر آن به صورت تخصصی می‌پرداختند در شمار «فاضل»ان بودند. اغلب کاوش‌های عقل بشری در نگاه قدما، «فضل»ی است که اگر مضرّ و زیان‌بار نباشد دست‌کم در شمار «دانش مفید» نیست. شاید یکی از کسانی که به صریح‌ترین وجهی بر دانش‌های برآمده از عقل بشری به ویژه کاوش‌های عقل نظری تاخته و آنها را غیرمفید و بلکه زیان‌بار توصیف کرده، ابوحامد غزالی باشد. او در رساله مهم و مشهور المنقذ من الضلال که شهرتی جهانی دارد و حتی مورد استفاده متفکران غربی نیز قرار گرفته، صراحتاً دانش‌های برآمده از کاوش‌های عقلی را دربردارنده زیان‌های بسیار می‌داند. او ابتدا می‌گوید دانش‌های اهل فلسفه بر شش قسم است: ریاضیات، منطق، طبیعیات، الهیات، سیاست و اخلاق؛ و سپس همه آنها را غیرمفید و مضرّ به حال انسان‌ها و به ویژه اهل ایمان می‌داند. جالب این‌که او همه این دانش‌ها را با دین خود تطبیق می‌دهد.[1] اگر به این توجه داشته باشیم که ابوحامد غزالی یکی از اوج‌های اندیشه در جهان اسلام است و ضمن این‌که خود نماینده شاخص جریان بزرگ اشاعره و برخی از صوفیه است و بسیاری از متفکران و دانشمندان و عارفان پس از وی، از جمله کسانی چون ابن‌عربی و مولانا عمیقاً متأثر از او بوده‌اند، متوجه می‌شویم که چرا جریان عقل‌گرایی در جهان اسلام هیچ‌وقت چندان قدرتمند نبوده است و کاوش‌های مستقل عقل نظری و عملی همواره به دیده تردید نگریسته شده و در حاشیه قرار گرفته است. همچنان در قرن کنونی نیز یکی از مسائل فکری جهان اسلام، جواز به‌کارگیری عقل خودبنیاد و فرآورده‌های آن است. هنوز هم بسیاری از عالمان و متدینان هرگونه بهره‌وری مستقل و گسترده از عقل را در تقابل با دین‌داری ارزیابی می‌کنند. این در حالی است که طرح فکری مدرنیسم در معنای کلی و فلسفی آن چیزی جز حاکمیت عقل خودبنیاد و فرآورده‌های آن بر زندگی فردی و اجتماعی نیست. دکارت را پدر فلسفه جدید می‌گویند زیرا معتقد بود هیچ باوری را نباید بدون دلیل عقلی پذیرفت و همین نگرش علی‌رغم تغییرات بعدی به آرمان اصلی مدرنیسم مبدل شد. زندگی اصیل مدرن در این بستر مساوی شد با

۱. برای تفصیل این مبحث ر.ک: حیات فکری غزالی (تصحیح، ترجمه و تحلیل و نقد رسالة المنقذ من الضلال).

زندگی مبتنی برعقل، و این دقیقاً خلاف نگرشی بود که در گذشته بیان می‌شد. در جهان گذشته اغلب انسان‌ها به هیچ روی خود را از جماعت بیرون نمی‌دیدند و آنچه را پیروی می‌کردند برآیند فهمی بود که جامعه به ایشان عرضه می‌کرد، اما در دوران مدرن و با توسعه به‌کارگیری عقل خودبنیاد اندک‌اندک بشر به جانب فردگرایی و زندگی اصیل مبتنی برعقلِ مستقل گرایش یافت. این‌که بسیاری از اموری که در جهان گذشته به راحتی از ناحیه مردمان پذیرفته می‌شد، به نحو گسترده‌ای در دوران جدید مورد تردید و انکار قرار گرفت، به جهت ورود این عقل به عرصه شناخت بود. این فقط دکارت نبود که می‌گفت باید در همه باورها شک کرد و پیش‌فرض‌ها را به چالش کشید، آوای همه‌گیر جهان مدرن تشکیک در همه امور مقبول و «یقینیات» دنیای گذشته بود. تأکید برعقل خودبنیاد همه منابع دیگر باورمندی را که توسط جامعه القای باور می‌کردند، تحت‌الشعاع خود قرار داد و همه را از کارآیی پیشین تهی کرد و این به کنار گذاشتن خدامحوری و انتقال به انسان‌محوری (اومانیسم) ختم شد. عقل خودبنیاد روشن‌نگری که به تعبیر کانت ادعای «بالغ بودن» خود را داشت، نمی‌پذیرفت که منابعی چون دین، سنت و اسطوره بدون توجه به روند باورپذیری عقلی، باوری را به انسان تحمیل کنند، از این رو نسخه «وضوح» و «شفافیت» پیچید و از این طریق بسیاری از باورهای گذشتگان را که در غلاف و پوشش ابهام و حیرت و پیچیدگی و عدم بیان روش رسیدن به مدعیات و اعتقادات پدید آمده بود، بیرون آورد و بی‌وجه‌بودن‌شان را نشان داد. عقل خودبنیاد مدرن دقیقاً همان عقل سبب‌دانی بود که مولانا به میدان‌آمدنش را موجب از میان رفتن «حیرت» و متعاقب آن دین و عرفان می‌دانست.

از سبب‌دانی شود کم حیرتت حیرتِ تو ره دهد در حضرتت[1]

اما در درون همین دوران مدرن متفکران موسوم به «پُست‌مدرن» توسعه عقل خودبنیاد و مستقل پس از دوران روشن‌نگری را خوش نداشتند و مورد انتقادات فراوان قرار دادند. یکی از پیش‌گامان انتقاد به عقل مدرن، نیچه بود. او عقل مدرن را فاقد امکان یگانگی‌بخشی و معنابخشی می‌داند. «به گمان او، عقل نمی‌تواند جای نیروی یگانگی‌بخش سنت و مذهب را بگیرد و میان انگیزه‌ها و نیت‌های متضاد افراد هماهنگی ایجاد کند. عقل به راستی نقابی است بر چهره خواست قدرت. خواست قدرت، در لباس عقل، توهم‌هایی مانند نظریه‌های علمی و ارزش‌های جهانگیر اخلاقی را پدید می‌آورد.»[2]

۱. مثنوی معنوی، د ۵، ۷۹۵. ۲. گذار از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا، ص ۲۰.

نیچه ویژگی برجسته دوران مدرن را «نیهیلیسم» می‌داند و می‌گوید در جامعه سنتی این مذهب است که تصویر کلی از جهان را در اختیار فرد می‌گذارد و توجیه نهایی رفتار اخلاقی را برعهده می‌گیرد، اما در دنیای مدرن، مذهب دیگر مرجع نهایی نیست و علم جایگزین‌اش شده است. قرار گرفتن تفسیر علمی از جهان به جای تفسیر دینی از جهان، موجب بروز نیهیلیسم شده است، زیرا تفسیر علمی بی‌توجه به هدف، معنا و توجیه ارزش‌هاست. علم چیزی جز تفسیر ویژه‌ای از جهان، براساس نگره‌ای ویژه نسبت به آن، نیست و بنابراین به لحاظ معرفت، مزیتی بر مذهب و مابعدالطبیعه ندارد. به باور وی علم‌باوریِ مدرن آخرین کوشش بشر برای یافتن مبنایی نهایی برای کل هستی است و بنا بر بیان متفکران پس از وی، کلان‌روایتی است در مقابل کلان‌روایت‌های دوران گذشته. علم و عقلانیت مدرن دو اسطوره جدید جایگزین دین و مابعدالطبیعه است که می‌خواهد کارکردهای آنها را تکرار کند، اما چنین توانایی‌ای ندارد. نیچه و تابعانش این کلان‌نگری عقل خودبنیاد را نمی‌پسندند و معتقدند بشر در نهایت امر باید پرسپکتیویسم (Perspectivism) را بپذیرد و داعی و دعوای این را نداشته باشد که کلان‌روایت‌هایی از جهان ارائه دهد، زیرا دانش فقط از چشم‌اندازی ویژه به هستی ممکن است، پس جهان در تمامیتش قابل شناخت و ارزیابی نیست و هیچ چشم‌اندازی نمی‌تواند مدعی اعتبار نهایی شود و باید همه توهم‌های مذهبی، مابعدالطبیعی و علمی را به دور ریخت و به جای آن تنوع چشم‌اندازها را پذیرفت. او هنر را بهترین الگو برای بیان منظور خود می‌داند. هنر برخلاف مذهب و مابعدالطبیعه و علم، شکلی از بازنمودن است که به ذات توهمی بودن خویش آگاه و معترف است.[۱]

عقل از نظر متفکران پُست‌مدرن مدعی جهان‌گستری و فراگیری و در نتیجه گرایش به مطلق‌باوری است. آنان معتقدند مدرنیسم کلاسیک که در بستر عقل خودبنیادِ کلان‌نگرِ مطلق‌گرا شکل گرفته است همه چیز را کلی و بی‌توجه به تنوعات موجود در جهان ارزیابی می‌کند. به عبارت دیگر از منظر اندیشمندان پُست‌مدرن اعتقاد به احکام فراگیر و جهان‌گستر؛ قبول قوانین ضروری در روند تاریخ و اصول کلی قابل اطلاق به تمامی جامعه‌های بشری و شرایط گوناگون زندگی؛ اندیشیدن به جامعه همچون کلیتی یگانه و نادیده گرفتن بسیارگونگی فرهنگی درون یک جامعه یا جوامع مختلف را می‌توان از ویژگی‌های مدرنیسم کلاسیک

۱. همان، ص ۲۰ و ۲۱.

دانست.[۱] آنان معتقدند این کلان‌نگری و مطلق‌گرایی به توتالیتاریسم و گونه‌ای جمهوری فضیلت و ترور روبسپیری می‌انجامد. جالب این‌که این متفکران معتقدند ریشه واقعی ترور و وحشت دوران جدید را باید در اندیشه‌های کانت، هگل و مارکس جست‌وجو کرد، نه در کنش دیکتاتورهایی چون استالین و پول پوت.[۲] آنان معتقدند عقل خودبنیاد مدرن آثار منفی متعددی بر جای گذاشته است. «ترویج شکاکیت همه‌جانبه نسبت به حقیقت و عدالت و پیشرفت می‌تواند نگره‌ای را رواج دهد که هرگونه بحث استدلالی را عبث و بی‌معنا می‌انگارد. اگر وجه انتقادی تا بدان‌جا پیش رود که هرگونه امکان رسیدن به حقیقت را به زیرپرسش برد و عقل را چیزی جز وسیله‌ای برای احراز قدرت و اِعمال سلطه نداند، در آن صورت وجه سازنده عقل به کلی نفی شده است.»[۳]

البته این دیدگاه‌های متفکران پُست‌مدرن مورد انتقادات بسیاری قرار گرفته است. آنان هرچند عقل خودبنیاد مدرن را به ایجاد نیهیلیسم متهم کرده‌اند، اما واقعیت این است که خودشان به نحو قابل توجهی در توسعه نیهیلیسم سهم بیشتری داشته‌اند. «متفکران معروف به پُست‌مدرن بی‌گمان در تشدید فرهنگ نیهیلیستی دوران ما نقش انکارناپذیر داشته‌اند. پُست‌مدرنیسم به ایجاد فضای فرهنگی‌ای کمک کرده است که در آن تفاوت میان درست و نادرست، خوب و بد، عدالت و بی‌عدالتی، بحث اقناعی عقلانی و مغالطه، آزاداندیشی و تحجر فکری، آزادی واقعی و توهم آزادی، واقعیت و خیال از میان رفته است. پُست‌مدرنیسم به پدید آمدن فضایی کمک کرده است که در آن نسبیت‌باوریِ فرهنگی، باور بی‌چون و چرای زمانه شده است ... متفکران پُست‌مدرن پیام نیچه را آویزه گوش کرده و بر اهمیت چشم‌انداز تأکید می‌کنند: هر زمینه‌ای معیار قضاوت خود را داراست. پیامد این آموزش نیچه جز این نیست که هرچه در هر زمینه‌ای انجام شود درست است و هر باوری که با معیارهای زمینه خاص خود مشروعیت می‌یابد حقیقت دارد.»[۴]

اگر چنان‌که متفکران پُست‌مدرن و کسانی چون تولستوی و داستایفسکی در آثارشان نشان می‌دهند، توسعه عقل خودبنیاد بشری به نیهیلیسم و بی‌معنایی و پوچی زندگی انسان منتهی شده است، بدیل‌های آن نیز آفات دیگری از جمله جزم و جمود و تعصب و نسبی‌گراییِ بی‌ضابطه و... را در پی داشته است، از این رو لازم است درک عمیق‌تری از عقل بشری و فرآورده‌های آن و رابطه آن با دیگر منابع تولیدکننده باور و معرفت داشته باشیم. حتی

۱. همان، ص ۲۳. ۲. همان، ص ۲۵. ۳. همان، ص ۶۶. ۴. همان، ص ۶۸.

اگر بازگشتن به عصر حاکمیت دین و سنت‌های اجتماعی و اسطوره‌ها مطلوب باشد، با توجه به قدرت روزافزون عقل خودبنیاد دیگر امکان چنین بازگشتی وجود ندارد. از این رو باید درک درست و عمیق‌تری از عقل و نقاط قوت و ضعف آن یافت و از این طریق رابطه آن را با دیگر منابع تعریف و ترمیم کرد. اگر ما در این نوشته به دنبال دیدگاه مولانا درباره عقل هستیم، از آن روست که می‌خواهیم با شناختی که او از عقل ارائه می‌دهد ضمن فهم و بیان چیستی و جایگاه عقل در منظومه فکری این عارف متفکر، نقاط قوت و ضعف عقل را از منظر وی بررسی کنیم و نشان دهیم وقتی مولانا انتقاداتی را متوجه عقل بشری می‌کند چه رخنه‌هایی را در آن یافته و آیا در این اظهار نظرها راه صواب را پیموده و یا سخنش قابل توجه نیست. برای این منظور ناگزیر به بیان مقدماتی چند درباره چیستی و جایگاه عقل در سطحی وسیع‌تر در تاریخ بشر و جهان اسلام هستیم.